

تاریخ ارسال: ۱۴۰۰/۲/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۶/۱۴

doi 10.22034/nf.2022.167955

نامه‌های منظوم عاشقانه و تغزل گفت‌وگویی: سنت‌های پارسی در سروده‌های تازی

باقر قربانی زرین^۱، استاد زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه آزاد
اسلامی، واحد تهران مرکزی، تهران، ایران

چکیده

ادبیات پارسی و تازی در زمینه‌های گوناگونی دادوستد فرهنگی با هم داشته‌اند. یکی از این زمینه‌ها، موضوع سروده‌هاست: به روشنی می‌توان نمونه‌های فراوانی را از تأثیر سروده‌های تازی در اشعار پارسی و برعکس، ملاحظه کرد. دو نمونه‌ای که در این نوشتار با تفصیل بیشتر بررسی می‌شوند یکی نامه‌های منظوم عاشقانه میان عاشق و معشوق و دوم تغزل در شکل گفت‌وگویی آن است که هر دو تحت تأثیر ادبیات و فرهنگ ایرانی و از طریق شاعران ایرانی تبار تازی‌سرا وارد ادبیات عربی شده‌اند. به طور خاص، به سروده‌های بشار بن بُرد ثَخَرِستانی و عباس بن أَحَنَف در نامه‌های منظوم عاشقانه و وضاح الیمین و ابونواس در تغزل گفت‌وگویی پرداخته شده است. به عنوان پیشینه، به منظومه ویس و رامین و سنت «ده‌نامه» سرایی نیز اشارت رفته است.

کلیدواژه‌ها: سنت‌های شعر فارسی، نامه‌های منظوم عاشقانه، تغزل گفت‌وگویی، شعر عربی، شاعران ایرانی تبار تازی‌سرا

مقدمه

سده دوم هجری دوران شکوفایی زبان و ادبیات عربی است. از دلایل این شکوفایی یکی ارتباط با زبان و ادبیات پارسی و فرهنگ ایرانی است و این قوی است که جمله پژوهشگران بر آن‌اند.

این تأثیر از راه ترجمه متون پهلوی به عربی و تألیف آثاری به زبان عربی به دست دانشمندان ایرانی چونان ابن مقفع، سهل بن هارون، ابن عمید و دیگران صورت گرفت و افزون بر انتقال فرهنگ موجب پیدایش سبک‌های نوین نویسندگی در عربی شد. شاعران ایرانی عربی‌سرای نیز در انتقال مفاهیم از فرهنگ ایرانی به عربی نقشی بسزا داشتند.

یکی از مظاهر این تأثیر پیدایش و گسترش نامه‌های منظوم عاشقانه و نوعی تغزل گفت و گویی بود که در فرهنگ ایرانی پیشینه‌ای کهن داشت.

جلوه‌های تأثیر

برخی از سنت‌های شعر پارسی به وضوح در متون عربی ملاحظه می‌شود و واکاوی آنها نیازمند پژوهش‌های ژرف در این متون است. پیشینه نامه‌های منظوم عاشقانه در ادبیات عربی به سروده‌های شاعر ایرانی تبار، بشّار بن بُرد تُخارستانی (متوفی ۱۶۷ ق.) می‌رسد. او در سروده‌ای خطاب به معشوق خویش، عبده، می‌گوید:

إِلَى قَاسِيَةِ الْقَلْبِ	مِنْ الْمَشْهُورِ بِالْحُبِّ
عَلَى وَجْهِكَ يَا حُبِّي	سَلَامُ اللَّهِ ذِي الْعَرْشِ
عَيْنِي وَمُنَى قَلْبِي	فَأَمَّا بَعْدُ يَا قُرَّ
نُ بَيْنَ الْجَنْبِ وَالْجَنْبِ	وَيَا نَفْسِي الَّتِي تَسْكُ
جَفَاءً مِنْكَ فِي الْكُتُبِ	لَقَدْ أَنْكَرْتُ يَا "عَبْدَ"
لَهُ مَا أَحْدَثْتُ مِنْ ذَنْبِ	أَعَنْ ذَنْبٍ وَلَا وَالْ
فِي مَنْ أَثْنَى وَلَا الْغَرْبِ	وَلَا وَاللَّهِ مَا فِي الشَّرِّ
عَلَى جِدٍّ وَلَا لَعِبِ	سِوَاكِ الْيَوْمَ أَهْوَاهَا

(بشّار بن برد ۲۰۶/۱)

۱. عبده مرخم و کوتاه‌شده «عبده» است.

از رسوای عشق به محبوب سنگدل! / درود خداوندِ صاحبِ عرش بر سیمای تو
ای محبوبم! / اما بعد، ای نور دیده و امید قلبم! / ای جانم که در تنم جای داری! /
ای عبده! نامهربانی‌ات در نامه‌ها بر من سخت و گران است. / آیا این نامهربانی از
گناهی بوده که از من سر زده؟ به خدا سوگند، که من گناهی به‌جا نیاورده‌ام. / به خدا
سوگند، که در شرق و غرب عالم، / جز تو زنی را دوست نمی‌دارم، به جدّ یا به شوخی.

بنا به تصریح مصحح دیوان بشار، محمد الطاهر بن عاشور، دانشمند تونس‌سی، در
مقدمه دیوان (۳۹/۱-۴۰) شیوه نامه‌نگاری و نامه‌پراکنی عاشقانه از ابتکارات بشار است
و پیش از او چنین نمونه‌ای در ادبیات عربی نبوده است.
پس از بشار، شاگردش، عباس بن أَحَنَف، از این سنت در سروده‌هایش پیروی کرد. او
اصالتاً عرب خراسان بود و در بغداد دیده به جهان گشود. نیاکانش از دیرزمانی به خراسان کوچ
کرده بودند و او با تربیت و ادب ایرانی بار آمده بود. او در ۱۹۲ق. در بصره درگذشت و همان‌جا
به خاک سپرده شد. (نک. ابن قتیبه ۸۲۷/۲-۸۳۱؛ خطیب بغدادی ۸/۱۴، ۱۴؛ ابن کثیر ۲۰۹/۱۰).
عباس بن احنف در ده‌ها سروده به نامه‌های عاشقانه خویش اشاره کرده و در بیشتر
آنها از پاسخ ندادن معشوقه گلایه داشته است:

أَزَيْنَ نَسَاءَ الْعَالَمِينَ أَجِيبِي	دَعَاءَ مَشُوقٍ بِالْعِرَاقِ غَرِيبِ
كَتَبْتُ كِتَابِي مَا أَقِيمُ حُرُوفَهُ	لِشِدَّةِ إِعْوَالِي وَطُولِ نَحْيِي
أَخْطُ وَأَمْحُو مَا خَطَطْتُ بَعْبَرَةَ	تَسَحُّ عَلَى الْقِرَاطِ سَحَّ غُرُوبِ
	(العباس بن الأحنف ۲۱)

ای زبیده‌ترین زنان جهان! به ندای دلدادۀ غریبِ خود در عراق پاسخ ده. /
نامه‌ام را طوری نگاشتم که به سبب شدت شیون و طول ناله و گریه حروفی کژ
و مژ دارد. / آنچه را می‌نگارم با اشکم می‌زدایم، اشکی که بر روی کاغذ روان
می‌شود چونان جاری شدن آب از سطل‌های بزرگ.

قَدْ تَخَوَّفْتُ أَنْ أَمُوتَ مِنَ الشَّوْ	قِ وَلَمْ يَدِرْ مِنْ هَوَيْتُ بِمَا بِي
يَا كِتَابِي اقْرَأِ السَّلَامَ عَلَى مَنْ	لَا أَسْمَى وَقُلْ لَهُ يَا كِتَابِي
إِنَّ كَفَاءَ إِلَيْكُمْ كَتَبْتَنِي	لَشَقِيٍّ فُؤَادُهُ فِي عَذَابِ
فَلِإِذَا مَا قَرَأْتُمُونِي فَحَنُّوا	وَازْهَمُوا كَاتِبِي وَرُدُّوا جَوَابِي
	(همان ۳۶)

از آن می‌ترسم که از شوقِ جان دهم و محبوبم حال مرا در نیابد. / ای نامه! بر
آن کس که نامش را نمی‌برم از جانب من درود فرست و به او بگو: / دستی که
مرا نگاشته دلی شوربخت و دردمند دارد، / پس آنکه که مرا خواندید، مهر
ورزید و بر نگارنده‌ام رحم آرید و پاسخم را بنگارید.

حَتَّى مَتَى أَكْتُبُ أَشْكُو الْهَوَى وَلَا تَجُودِينَ بَرْدَ الْجَوَابِ
إِنْ لَمْ تُجِيبِينَ بَمَا أَشْتَهَى فَخَيْرِنِي بِوَصُولِ الْكِتَابِ
(همان ۴۶)

تا به کی نامه بنگارم و از عشق بنالم و تو پاسخی مرحمت نکنی؟ / اگر آن‌گونه
که دلخواه من است پاسخ نمی‌گویی، دست‌کم مرا از رسیدن نامه باخبر کن.

شاعر بسیاری از اوقات از نبودِ پیغام‌آوری امین یا خیانت او گله می‌کرده است:

إِذَا كَتَبْتُ كِتَابًا لَمْ أَجِدْ ثِقَةً يَنْهَى إِلَيْكَ وَيَأْتِي عَنْكَ بِالْخَبَرِ
مَا أَقْبَهُ الْحَبِّ الَّذِي بَيْنَنَا يَا قَوْزُ إِلَّا سَوْءَ رَأْيِ الرَّسُولِ
(همان ۲۴۲)

آنگاه که نامه‌ای می‌نگارم، قاصدی مطمئن نمی‌یابم تا آن را به تو برساند و
خبری از تو آرد. / ای فوز^۱، آفت عشق ما جز بداندیشی پیغام‌رسان نباشد.

احمد شوقی، شاعر معاصر مصری، عباس بن احنف را «فرستنده نامه‌های منظوم
عاشقانه» معرفی کرده است (شوقی ۲۴۲/۶) و از دید پژوهشگری دیگر، عباس بن
احنف نخستین شاعری بود که پیاپی نامه‌های عاشقانه می‌نگاشت بی‌آنکه پاسخی
دریافت کند (الخرزجی ۸۶). تعداد این نامه‌های عاشقانه در دیوان اشعار او بسیار است
(برای نمونه، نک. العباس بن الأحنف ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۳۰، ۳۷، ۴۳، ۴۴، ۵۸، ۶۰، ۶۴، ۶۷،
۷۵، ۷۷، ۱۷۶، ۱۹۱، ۲۰۲، ۲۷۵).

در سروده‌های شاعر بزرگ ابو نواس (متوفی ۱۹۸ق.) که از مادری اهوازی زاده
شده بود نیز نگارش نامه‌های منظوم عاشقانه به چشم می‌آید، از جمله نگارش نامه برای
محبوب بر روی نگین انگشتری، که در نوع خود جالب‌توجه است:

۱. «فوز» مرخم «فوزه»، محبوبه شاعر، است.

کَتَبْتُ عَلَى فَصٍّ لِحَاتِمِهَا	مَنْ مَلَّ مَحْبُوبًا فَلَا رَقْدَا
فَكَتَبْتُ فِي فَصٍّ لِيُبَلِّغَهَا	مَنْ نَامَ لَمْ يَعْقِلْ كَمَنْ سَهَدَا
فَمَحَّثْهُ وَاکْتَبْتُ لِيُبَلِّغَنِي	لَا نَامَ مَنْ يَهْوَى وَلَا هَجْدَا
فَمَحَّوْتُهُ ثُمَّ اِكْتَبْتُ: أَنَا	وَاللَّهِ أَوَّلُ مَيِّتٍ كَمَدَا
فَمَحَّثْهُ وَاکْتَبْتُ تُعَارِضُنِي	وَاللَّهِ لَا كَلَمْتُهُ أَبَدَا

(ابو نواس ۲۶۰)

محبوب بر نگین انگشتری‌اش نوشت: هر که از محبوبی ملال گیرد خوابش نباشد. / من نیز بر روی نگین انگشتری‌ام نوشتم تا به دستش برسد: آن که بی‌عقل بود و بخوابد به‌سان کسی است که نخوابیده! / محبوب پیام را از روی نگین زدود و بر روی آن نوشت تا به دستم برسد: عاشق را خواب نباشد. / من نیز پس از ستردن پیامش نوشتم: سوگند به خداوند که من نخستین جان‌باخته از دردِ عشقم. / باز محبوب پس از پاک کردن پیام، از برای ستیز با من نوشت: خدا را سوگند که تا ابد با او سخن نخواهم گفت.

نمونه‌ای دیگر از سروده‌های ابو نواس درباره فرستادن نامه عاشقانه به واسطه پیغام‌رسان است:

رسولی قال أَوْصَلْتُ الْكِتَابَا	ولكن ليس يُعْطَوْنَ الْجَوَابَا
فَقُلْتُ أَلَيْسَ قَدْ قَرَأُوا كِتَابِي	فَقَالَ بَلَى فَقُلْتُ الْآنَ طَابَا
فَأَرْجُو أَنْ يَكُونُوا هَمَّ جَوَابِي	بَلَا شَكٍّ إِذَا قَرَأُوا الْكِتَابَا
أَجِدُّ لَكَ الْمُنَى يَا قَلْبُ كَيْلَا	تَمُوتَ عَلَى غَمٍّ وَاکْتِنَابَا

(همان ۲۸۸)

فرستاده‌ام گفت: نامه را رساندم لیک پاسخی ندادند. / گفتم: نامه‌ام را نخواندند؟ گفت: آری، خواندند. گفتم: نیکوست! / امیدوارم آنگاه که نامه‌ام را خواندند، آنان خود پاسخ من باشند. / ای دل من! آرزو را برایت نو به نو می‌کنم تا از غم و اندوه از دست نروی!

این گونه اشعار، که در ادبیات عربی بی‌سابقه بوده و شاعران ایرانی تبار آن را وارد این ادبیات کرده‌اند، در ادبیات و فرهنگ ایرانی پیشینه‌ای کهن دارد هرچند نمونه‌های آن در شعر فارسی از نظایر آن در شعر شاعران ایرانی تبار عربی‌سرای متأخرتر است.

گونه‌ای از نامه‌های عاشقانه در ادبیات پارسی با عنوان «ده‌نامه» شهره است که دربرگیرنده پنج نامه از عاشق و پنج پاسخ نامه از معشوق است. نامه‌ها بر دست یکی از عناصر طبیعت، مانند باد و آفتاب، یا ساخته‌های بشری، چونان شانه و آئینه، فرستاده می‌شود. کهن‌ترین ده‌نامه موجود در شعر پارسی در منظومه ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی (متوفی نیمه نخست سده پنجم هجری) است. این ده‌نامه حدود ۲۳ صفحه از منظومه ویس و رامین است (نک. فخرالدین اسعد گرگانی ۲۶۳-۲۸۶). این منظومه در اصل به زبان پهلوی بوده و روایت می‌شده است:

و لیکن پهلوی باشد زبانش نداند هر که برخواند بیانش
نوشته یافتم اندر سمرها ز گفتِ راویان اندر خبرها
(فخرالدین اسعد گرگانی ۲۰، ۲۱)

به نقل از *مجموع التواریخ والتقصص* (۷۴): «اندر عهد شاپور اردشیر قصه ویس و رامین بوده است». میرخواند (۷۲۹/۱) در ذکر سلطنت شاپور بن اشک گفته: «ویسه و رامین در زمان او ظاهر شدند». بنا بر تحقیق ولادیمیر مینورسکی^۱، این منظومه مسلماً مربوط به آداب و رسوم و روایات پارتی است (۱۲/۴). اوضاع کلی، و خاصه جغرافیایی، آن‌چنان‌که در ویس و رامین توصیف شده است، با هیچ یک از ادوار تاریخ چندهزارساله ایران، جز دوره حکومت پارت‌ها در هنگام فرمانروایی سلسله اشکانی، سازگار نیست (همان ۴۷/۴؛ برای دیگر دلایل انتساب این منظومه به دوران فرمانروایی اشکانیان، نک. خالقی مطلق ۷۰۸/۶-۷۱۰؛ مقدمه محمدجعفر محجوب بر ویس و رامین در: فخرالدین اسعد گرگانی ۷۳-۹۱).

سنت ده‌نامه‌سرایی در ادبیات پارسی پی گرفته شد و یکی از زیباترین و جامع‌ترین نمونه‌های آن مثنوی «منطق العشاق یا ده‌نامه» در کلیات اوحدی است (برای نمونه‌هایی دیگر، نک. آقا بزرگ طهرانی ۲۸۳/۸-۲۸۴؛ عیوضی ۵۳۰-۵۶۰).

تغزل گفت‌وگویی

از دیگر سروده‌های عربی که متأثر از ادب و فرهنگ کهن ایرانی است شکل گفت‌وگویی در غزل‌های عاشقانه میان عاشق و معشوق است. کهن‌ترین نمونه آن در

1. V.Minorsky

ادبیات عربی سروده وضّاح الیمن، شاعر ایرانی تبار دوره اموی، است. نام و نسب او عبدالرحمان بن اسماعیل بن عبد کلال بن داد است (ابوالفرج اصفهانی ۲۰۹/۶). کلمه «داد» در نام نیاکان وضّاح بیانگر اصالت ایرانی اوست.

ابوالفرج اصفهانی در تحقیق نسب وضّاح دو نظر آورده است: نخست آنکه وضّاح از فرزندان ایرانیانی بود که به همراه وهرز به یمن رفتند تا سیف بن ذی یزن را در برابر حبشیان یاری رسانند. دوم آنکه وضّاح کودکی بیش نبود که پدرش از دنیا رفت و مادر او با مردی ایرانی ازدواج کرد و وضّاح تحت تربیت همسر ایرانی مادرش پرورش یافت (۲۰۹/۶، ۲۲۴-۲۲۶). وضّاح از غزل‌سرایان دوره اموی بود که به سبب تغزل عاشقانه به همسر ولید بن عبدالملک، خلیفه اموی، به دستور او در سال ۹۰/۸۹ هجری کشته شد. طه حسین (۲۳۲/۱-۲۳۹) شخصیت تاریخی و سروده‌های وضّاح الیمن را ساختگی انگاشته است. این در حالی است که ابوالفرج اصفهانی (متوفی ۳۵۶ق.) بیش از سی صفحه از کتاب خود را به شرح حال و سروده‌های وضّاح الیمن اختصاص داده است (نک. ابوالفرج اصفهانی ۲۰۹/۶-۲۴۰). مستشرقانی چون پ.شوارتز^۱، و.ا.برمان^۲، و.س.فادیووا^۳ بر آن‌اند که وضّاح شاعری خلاق بوده و از عوامل تأثیر ایرانی بر شعر عربی و از نخستین شاعران ایرانی بوده که آثارشان موجب رخنه سنت‌های هنری ایرانی در شعر عربی شده است (زاهد ف ۲۸).

وضّاح الیمن تغزلی دارد به شکل «قالت... قلت...»، که نخستین نمونه این گونه شعری در ادبیات عربی است:

یا روضُ جیرانکم الباکرُ	فالقلبُ لا لاه ولا صابرُ
قالت ألا لا تلجن دارنا	إن أبانارجل غائرُ
قلت فإنی طالبُ غرة	منه و سیفی صارمُ باترُ
قالت فإنّ القصر من دوننا	قلت فإنی فوقه ظاهرُ
قالت فإنّ البحر من دوننا	قلت فإنی سابحُ ماهرُ
قالت فحولی إخوة سبعة	قلت فإنی غالبُ قاهرُ

1. P.Schwartz
2. V.A.Eberman
3. V.S.Fadeeva

۴. «روض» مرخم «روضه»، نام مجبویه وضّاح، است.

قالت فليت رابض بيننا قلت فاني أسد عافر
قالت فإن الله من فوقنا قلت فربى راحم غافر
قالت لقد أعيتتنا حجة فأت إذا ما هجع السامر
فاسقط علينا كسقوط الندى ليلة لا ناه ولا زاجر

(ابوالفرج اصفهانی ۲۱۶/۶؛ وضاح الیمن ۴۶-۴۸)

ای روضه! همسایگان‌تان پگاهان رهسپارند و دلم نه غافل است نه شکیا. / گفتا: به خانه ما وارد مشو، که پدرم مردی غیرتمند و باحمیت است. / گفتم: از غفلت او استفاده کنم و شمشیرم تیز و برآن است. / گفتا: کاخ میان ما جدایی افکنده است. گفتم: بر آن بر خواهم شد. / گفتا: دریایی میان ماست. گفتم: من شناگری ماهرم. / گفتا: هفت برادرم بر گرد من اند. گفتم: من چیره‌ای غالبم. / گفتا: شیری زیان میان ما نشسته است. گفتم: من نیز شیری زیانم. / گفتا: خداوند بالای سر ماست. گفتم: خدای من مهربان و آمرزنده است. / گفتا: در استدلال با تو فروماندیم! پس آن‌گاه که شب‌زنده‌داران به خواب شوند بیا، / چونان ژاله فرود آی که شبانگاهان فرو می‌نشینند، در شبی که نه سرزنشگری هست و نه بازدارنده‌ای.

ابونواس (۳۰۹) نیز این نوع تغزل را دارد:

أما نبات فقد أضحت مُخَضَّبَةً والشعر مُفْتَرِقٌ بالبان مغسول
قالت: تعللت بالحناء قلت لها: ما بالتطارييف بالحناء تعليل
هذي التطارييف من عُنجٍ ومن عَبَثٍ كما زَعَمَتِ فما للطَّرفِ مكحول
قالت: كحللت بعذرا العين من رَمَدٍ فقلتُ عذرا فما للشعر مبلول
قالت: مُطَرِّنا ولم تَمَطِرْ فقلتُ لها: ما بال متزركِ المصقولِ محلول

نبات (نام محبوبه شاعر) خضاب کرده بود، با زلفی افشان که با گیاه خوشبوی بان شسته شده بود. گفتا: به حنا بستن بر خویش سرگرم شدم. گفتم: با خضاب کردن سرانگشتان نمی‌توان بهانه آورد! این خضاب کردن، آن گونه که گفتی، از روی ناز و غمزه و بازی است، چرا بر چشم سرمه است؟ گفتا: سرمه درد بر چشم کشیده‌ام. گفتم: ببخشید، چرا گیسوان نمناک است؟ گفتا: باران بر ما بارید. حال آنکه بارانی نباریده بود. گفتمش: چرا کمر بند جلا داده‌ات گشوده است؟

در شعر پارسی دری نیز این گونه گفت‌وگوی عاشقانه در سده‌های پسین مشهود است. فرخی سیستانی دو قصیده دارد که به شیوه «گفتم...گفتا...» سروده شده است.

قصیده نخست در مدح سلطان محمد است با مطلع: «گفتم مرا سه بوسه ده ای شمسۀ بتان / گفتا ز حور بوسه نیایی درین جهان» (فرخی سیستانی ۲۷۱-۲۷۳). این قصیده ۴۰ بیت با همین شیوۀ «گفتم...گفتا...» دارد. قصیده دوم در مدح شمس الکفات احمد بن حسن میمندی است با مطلع «گفتم گل است یا سمن است آن رخ و ذقن / گفتا یکی شکفته گل است و یکی سمن» (همان ۳۱۰-۳۱۱). این قصیده نیز دارای ۲۱ بیت است با همان شیوه. دیگر شاعری که به این شیوه شعر سروده است عنصری بلخی است. عنصری قصیده‌ای دارد در ۴۴ بیت که در مدح امیر نصر بن ناصرالدین سبکتگین سروده است که به این شکل آغاز می‌شود:

هر سؤالی کز آن لب سیراب دوش کردم همه بداد جواب
گفتمش جز شبت نشاید دید گفت پیدا به شب بود مهتاب
(عنصری بلخی ۷-۹)

در سده‌های سپسین نیز این شیوه در سروده‌های پارسی فراوان دیده می‌شود.

نتیجه‌گیری

از آنچه گفته شد می‌توان به روشنی دریافت که سرودن نامه‌های منظوم عاشقانه و فرستادن آن برای محبوب و نیز تغزل در شکل گفت‌وگویی را شاعران ایرانی تبار تازی‌گوی، مانند بشار بن بُرد تُخارستانی، عباس بن احنف، وضاح الیمن و ابو نواس وارد ادبیات عربی کرده‌اند و پیش از این سروده‌ها نمونه‌ای در ادبیات عربی از این دست نتوان یافت. این امر بیانگر یکی از جلوه‌های تأثیر فرهنگ و سنت ایرانی بر ادبیات تازی است و برخی از محققان عرب نیز بدان تصریح کرده‌اند. مسلماً با جست‌وجوهای تطبیقی بیشتر در ادبیات پارسی و تازی نمونه‌های دیگری نیز برای این تأثیر و تأثر می‌توان یافت.

منابع

آقا بزرگ طهرانی، محمد محسن. الذریعة إلى تصانیف الشيعة. تحقیق علی نقی منزوی و احمد منزوی. بیروت: دارالأضواء، ۱۹۸۳ م.

- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم. الشعر و الشعراء. تحقیق احمد محمد شاكر. قاهره: دارالمعارف، ۱۹۶۶م.
- ابن كثير، ابوالفداء اسماعيل. البداية و النهاية. بيروت: مكتبة المعارف، ۱۹۹۰م.
- ابوالفرج اصفهانی، علی بن الحسین. كتاب الأغاني. بيروت: دار إحياء التراث العربی، بی‌تا.
- ابو نواس، الحسن بن هانی. دیوان أبی نواس. تحقیق احمد عبدالحمید الغزالی. بيروت: دارالكتاب العربی، ۱۹۸۴م.
- اوحدی مراغی اصفهانی، اوحالدین بن حسین. کلیات اوحدی اصفهانی. تحقیق سعید نفیسی. تهران: امیر کبیر، ۱۳۴۰ش.
- بشار بن برد. دیوان بشار بن برد. تحقیق محمد الطاهر بن عاشور. قاهره: لجنة التألیف والترجمة و النشر، ۱۹۵۰م.
- خالقی مطلق، جلال. «ویس و رامین». دانشنامه زبان و ادب فارسی. به سرپرستی اسماعیل سعادت. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۵ش.
- الخزرجی، عاتکه. العباس بن الأحنف. بغداد: وزارة الاعلام، ۱۹۷۷م.
- خطیب بغدادی، احمد بن علی. تاریخ مدینه السلام (تاریخ بغداد). تحقیق بشار عواد معروف. بيروت: دارالغرب الاسلامی، ۲۰۰۱م.
- زاهدی، نظام‌الدین. دوره عربی زبانی در ادبیات فارسی. ترجمه پروین منزوی. تهران: دشتستان، ۱۳۸۰ش.
- شوقی، احمد. الموسوعة الشوقية. تحقیق ابراهیم الأبیاری. بيروت: دارالكتاب العربی، ۱۴۱۹ق.
- طه حسین. حدیث الأربعاء. قاهره: دارالمعارف، ۱۹۹۸م.
- العباس بن الأحنف. دیوان العباس بن الأحنف. بيروت: دار صادر، ۲۰۰۸م.
- عنصری بلخی، ابوالقاسم حسن بن احمد. دیوان عنصری بلخی. تصحیح سیدمحمد دبیرسیاقی. تهران: کتابخانه سنائی، ۱۳۶۳ش.
- عیوضی، رشید. «ده‌نامه‌گویی در ادب فارسی و ده‌نامه حریری». نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی [تبریز]. ۴/۲۷ (مسلسل ۱۱۶) (زمستان ۱۳۵۴): ۵۲۵-۵۶۰.
- فخرالدین اسعد گرگانی. ویس و رامین. تحقیق محمد جعفر محجوب. تهران: کتابخانه ابن سینا، ۱۳۳۷ش.
- فرخی سیستانی، علی بن جولوغ. دیوان حکیم فرخی سیستانی. تصحیح سیدمحمد دبیرسیاقی. تهران: کتاب‌فروشی زوار، ۱۳۷۱ش.

مجله *التواریخ و القصص*. ویرایش سیف‌الدین نجم‌آبادی و زیگفرید وبر. نکاره‌وزن: دوموند، ۲۰۰۰م.

میرخواند، میرمحمدبن سید برهان. تاریخ روضة‌الصفاء. تهران: خیام، ۱۳۳۸ش.
مینورسکی، ولادیمیر. «ویس و رامین». ترجمه مصطفی مقربى. فرهنگ ایران‌زمین. ج ۴ (۱۳۳۵ش): ۳-۷۳.

وضّاح الیمن، عبدالرحمان. دیوان وضّاح الیمن. تحقیق محمد خیر البقاعی. بیروت: دارصادر، ۲۰۱۲م.

